

ادامای ناملاطم نهاده از دستن باز نماند از بادشاه نظر بر فتح شور و آسائش الوس جنتای دو چشم او را
 میل کشیده پس بکج شده در نهصد و شصت و چهار در گذشتن عبادشاکامران بکوبیده و تاریخیت دیگری گفته
 ع بکوشاه محمود در یکده در مضافات شاعری کمیت فکرش خوش جولان بوده یک پسر مانده بیوم هم پسر را
 ابو القاسم در غایت فطنت و زکا در قله گویا ازین جهان غدا چشم پوشیده نماند از کامران نام و
 نشان تاریخیت بشرف گفن میلش تمام بود و شوکتی تخلص میکرده **س** قضا بکشتن من اینقدر شتاب مکن
 بخوایم از سمت مرد اضطراب مکن **م** میرزا عسکری بن بابر بادشاه بوخارا جلالت و تهور و سخاوت و
 تکبر موصوفی و با اتفاق میرزا کامران همیشه لوای مخالفت حضرت همایون می افراشت و چنانچه مذکور
 در وقت توجه حضرت لیراق بقدم مخالفت بلکه مقابلهت پیش آمده و ناکام شده چون آنحضرت از عراق
 قرین فیروزی آمد و قندار را محاصره فرمود و بعد سه ماه مجرم و ارموقع عفو شرف ملازمت دریافت
 مشمول عواطف گردید و مکرر عصیان و رزید بستی و محبوبی شد و از آنجا که سینه اراده جمع نمود و در ایام
 که میان شام و مک است در گذشتن عسکری بادشاه در بادل و تاریخیت سلیقه شو نشکود داشت
 میرزا ابدال بن بابر بادشاه حمیده انفصال بود پیوسته در انقیاد و حنت آشیان مانده بود و
 نوازشات می زیسته و قتی که تمامی قبائل افغان مسند و خلیل مبرافقت مرزا کامران بپسکر حنت
 آشیان شیخون آورده بودند تاریخ منهد و پنجاه و هشت در موضع حربا بشهادت رسید مولانا امان
 ع سردی از بوستان و دولت رنت و تاریخ یافته شاعری و انشا خوب داشت **الامیر الاعظم**
میر محمد میرخان الملقب بخان خانان بنقاس خصال انسانی آراسته و بشرافت محاسن روحانی
 پیرایسته از حفا و علی شکر بیگ بهار دوست بدین ترتیب محمد میرخان بن یوسف علی بیگ بن یار بیگ بن
 سیر علی بیگ بن علی شکر بیگ امیری بوده در غایت جلالت و شجاعت آداب لشکر کشی و سوار پرا
 نیک دانشی در زمان ارتفاع دولت بهار لور بسند دولت تکیه زده ولایت همدان و دینور
 و کردستان و نواح باقلاع او مقر بود چنانچه آن ولایت تا حال به قلم و علی شکر مشهور است و بهار
 نواز اعظم طوائف ترکمان قزاق و نیلوی بوده و چند کس از ایشان بیادشاهی رسیدند چنانچه قزار یوسف و پسر
 قزار سکندر و پسر عطا دیگرش مرزا ابجهان شاه آمد و در زمان شاه اسماعیل صفوی یار بیگ
 بادل یوسف علی بیگ جد و پدر بیگ حسان از عراق بر آمده در بدخشان

سکونت نمودند و قوی آنکه پیر علی بیگ در زمان حسن پادشاه بجمارا آمد شاهان و خدمت سلطان محمود میرزا بودی
 بسر برد پس ازان در فارس او را با حاکم شیراز مهاربه دست داده منبزم گزشت در اثنان بردست امرای سلطان حسین میرزا
 نقل رسید یاریگ بقندر رفته با امیر حسن و شاه می بود و بعد اولا زمت فرودس مکانی لازم گرفته پرخان در بخشان
 متولد شد و بعد فوت پدر بسلج افشاره در آنجا تحصیل نموده در شانزده سالگی بخدمت جنت آشیانی آمده ترتیب
 یافته بمرتبه مصاحبت رسید چون جنت آشیانی بسند شد وی و گجرات پوره و خود را از آنجا در خدمت جنت آشیانی
 رسانیده در فرستادن و آمدن عراق ملازم بود شاه طهماسب لقب خانی باطل و مسلم بدو کرامت فرمود و بعد معاودت
 از عراق حکومت قندار یافت و در شیراز حاضر کباب شده سپهسالاری عساکر باو متعلق گردید چون در فتح باجیوار
 و فتح سهند نهایت مردانگی ظهور رسانید بظابطای عالیه مثل یار و فادار و برادر نیکو سپهر و فرزندان سعادت مند
 در خان خانان با با شرف اختصاص یافت و برین کنو در کمال دولت خواهی در روزگار گذرانده مکر او خرابیام در ششم
 جنای آشیانی بصد و شصت و هفت جهت بعضی امور مخوف شده و بیبانه شکار بدی بی رفت شهاب الدین احمد حسان
 اسخو بتر بقلعه آورده در استحکام کوشید چون خاطر نشین مردم دور و نزدیک گردید که از اطراف خان غباری
 برخاط شاه بخت سپاه عالی از وی جدا شده در دوش گشتند خان مذکور نیز اسباب سلطنت از مصوب حسین قلی بیگ
 ذوالقدر روانه در نگاه ساخته خود متوجه ناگوشد که تا از راه گجرات بگذرد از راه باغواهی جسی کوه اندیش
 مراجعت نموده خود را بدان کوه لاما کوشیده با پادشاه خان بنظم را با جسی از امر ایستادش قین فرموده خود نیز از
 عقب روان شد جنگی غلبه رود و اوها بجزاعت که باعث این فتنه بودند گشت گشت خان مذکور با بعضی ممنوعان
 بدرون کوه درآمد کسان شاهی رفته او را بلا زمت خواندند بلا توقف بخدمت روان گردید حضرت جمیع امر را با استقبال
 فرستاده بنام اکرام شرف ملازمت دریافت بعد ده روز بخدمت حج یافته چون بنهر واد که عبارت از پهن است
 رسید روزی در کولی که سبب لنگ شتهار دارد و بگشتی نشسته سیر می نمود مبارک نو حالی که پدرشش در یکی
 از حروب بدست مغولان کشته شده بود انتقام از پیش آمده در وقت مصاحبه خجوری بوی رسانید که بدان در
 گذشت فی ثمان و ستین و تسعمائة شهید ع شد محمد پیرام تا بکینت سلیقه شوگر گشتن خوب داشت امیر اعظم سپهسالار
 عبدالرحیم میرزا خان انخاطب بجان خان ولد پیرم خان پیرش چهار ساله که مرسته محمد امین دیوانه و با باز خور
 و چندی از خدمتگاران او را برداشته بدرگاه جهان پناه آوردند ترتیب یافته روز بروز منظور نظر شفقت می شد
 کارهای عمده کرده فتح گجرات بر پنج هزار مرد و بقابلت پنجاه هزار مرد با تمام وی شده در اذای آن بظابط

خان خانان و منصب پنجم که زاری میرفراز شد و مثل تسخیر سهند که مذکور شد بسیار کارهای گزین کرده محاسبات و
 یاری خامه نیت باشواد و فضلا مثل او از امرای هند کم کسی بود و همت گذرانده کتاب آثار جمعی شاهد پلانش
 کان است در شعر خوش و نگاه داشته علی قلی و محمد سعید مخاطب بخان زمان و بهادر خان دو برادر بودند برادر شجاعت
 و سخاوت آراسته ولدی حیدر اوزبک که در جنگ جام بقر باش در آبره امارت یافت در همین
 مراجعت جنت آشیانی از عراق اینها بود که با نظر بقصد آمدند و در جنگ همیو که مذکور شد مساعی جمید
 بظهور رسانیده اند و بفتح همیو ولایت سنبل باقطاع یافتند در انولایت با افغانان بکرات محاربه داده
 غالب آمدند بجلادی این خدمت جوینو بجایگیرشان معتمد شد و بخارفته با افغانان محاربات صعب دادند
 و معمولی گشتند همچنین در قلعه و قلع اعادی سراسی بودند بعد روزگاری مرغ فستند در ظاهرشان معینه دادند تا سالک
 طریق یعنی گردیدند جنت آشیانی بناویب شان توجه فرمود و مخبر شد و والده را بشفاست فرستاده اظهارند همت
 کردند پادشاه جرم بخش از کارشان اغراض کرده بعد چندی باز و بار عاید حال شان گردید پادشاه کت
 دیگر سوی جوینو بخت فرمود و از راه پیردانی ایلیار بپس ایشان برده در موضع سکر اول من اعمال الهاباد
 که پنجمی شهر است هر دو برادر بدست آورده بقل رسانیدند و در خون شده تاریخ است هر دو برادر
 شورتیک می گفتند خان زمان سلطان تخلص سیکرده زین خان کوکلتاش معلو و قدر و رفعت شان بر بسیاری
 از خوانین بلند مکان ریت امتیازی او داشته بعبادت طبل و علم و صوبه کامل که جای یک پادشاه است سرور از بود در راگ
 و کتب هندوی مهارت تمام کابی بر دو اکثر سازا را نیک می نواخت و شعر بجهت میگفت **قلیح محمد خان** از طائف
 جانی قربانیت اباجادش در خدمت سلاطین چغتمای صاحب نسبت بودند مخصوص جوشش که در خدمت
 ابوالغازی سلطان حسین میرزا مرتبه بزرگ داشت این در سلک امرای عظام اکبری منگک در مرتبه قدم
 برکنند وزارت نهاد و با وجود شغل وزارت و امارت هنگامه در کس و کت را گرمی داده بقتل اخاده برالواح
 طلبی نگاشت و گاهی شرمی گفته انقی تخلص داشته **خان عالم** در سلک شجاعان زمان استقام داشته
 در اکثر محارک و لادریهای شگرت بعل می آورد در جنگ داد و افغانان با کله بشاغلک تیغ آبدار مردی سو که که
 راهز خون مخالفان گلگوز بخشیده خود بر حتم تیغ یکی از مخالفان سرخزون ابد اندوخت شود در غایت سلامت
 می گفت ثانی **خان ازبندگان** تدیم خدمت درگاه اکبریت آخو مرتبه امارت رسیده بنا بر لطف طبع
 شرمی گفت عشقی **خان از حفا و قدوة الاولیا اسماعیل ناس** است که در میان اترک شهرت تمام دارد چندی

بخشی درگاه جنت آشیانی بوده بنا بر لطافت طبع شوهرگفت سقای چغتای بجزوشی بوده و غریب عالی
 داشت در آخر عمر شورشش بهر ساند متوجه سرانندید گردید و در آن راه در گذشت از رفیعی که در آن سفرش همراه بود
 نقلت که بعد رحلت وی شخصی بر جنازه حاضر شده گفت سبب است که رسول صلوم در واقعه من اشاره نموده که در
 فلان منزل یکی از دوستان من وفات یافته خود را بناز جنازه در همان چون نماز گذارده شود و ز نظر غائب گردید و در تنگی پادشاه
 اشعارش میباشد خواجہ محمد رحیم احمدی ادلا در سلک پرور پنهان حضرت شامیست ہی انتظام داشته بعد از آن
 از دلیان مضار و غاگر دیده بدان نام برآورد و شوم گفت بهر وزیر محمد خان بن قطب الدین محمد خان از امرای
 اکبریت صاحب طبع بود و همیشه با صاحب طبعان صحبت داشته صدر الدین محمد سیح الزمان خطاب الی تلخیص
 در حکمت و سائر علوم ماهر در گاه جهان گیر و شاه جهان منزلی عظیم داشته که ریج رفته میرزا حسن الله
 طغی خان خطاب اسیر تلخیص از عظیم امرای جهان گیر و شاه جهان است ایالت موکد کشمیر داشته مرزا
 سانب چون پند آمدیش آورده چندی بسدر بر مرزا محمد طاب اسیر اول عنایت خان بعد از آن
 خان زمان خطاب یافت بسیار قابل بود و پیوسته با ارباب فضل صحبت میداشت ابوطالت کلیم و غیره شورای
 وقت بجز تشریح رسیدند و در صحبت راه کشمیر شنوی رنگین گفت میرزا امان الله از آن تخلص پس
 بهتاب خان شاهجوب ان اول عنایت خان بعد از آن خان زمان خطاب یافت شرفیابیت خوب مرگشت
 محمد حسن ایجاد از ستمدان زمان بوده در نظم و نظم سلطنت احسن داشت از منج مسیر
 بادشاه بن خطاب معنی یا بنجان سدر و زانگه دیده رفیع خان با اول بر او زاده وزیر خان عالم گیر است
 مولانا یا و کار حالتی در سلک ستمدان زمان انتظام داشته شوهر همواری گفت محمد حسین ولد یا و کار
 حالتی بقای تخلص سیکه و هون از باغ زندگانی بر نخورده بود که خطا بر مرزا امیرش غائب گشته سبزه چون گردید
 و پدر خود را بجز به سبزه سبزه سوم گردانیده خود بخوش گشته مدحی نماز که بعد از داغ احوال مندستان
 ذکر شام و مصف میرود و ختم بلاد استیم سیوم بران بناید شام و لایحه وسیع است
 حق تعالی آنرا ارض معتدله خوانده هر و لایحه است از حضرت صلوم که نیکویی را ده قسم باشد و قسم نسیب
 شام و یک قسم بهر تمام جهان است از خواص شام یکی آنکه هرگز از زلی خالی نباشد و ابد الامان که عقدا
 تن اند در شام می باشد نقلت در عجایب المملکات که یک ارشش زمین در شام نباشد که جبرئیل
 در آن نزول کرده و یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از آن دیار برخواستند از بهترین ولایت شام

فلسطين است و ابتدای شام هم از دوار الملکش بیت المقدس طولش سوله عرضش لان مبطوحی مسکن
انبیای بنی اسرائیل بود آن شهر را بعبری ایلید اورشلم می گفتند در عجایب المخلوقات است که مد آن زمان
تمام عالم خراب گردید و الا که درین بیت المقدس وحشوران موضع کنند بنی اسرائیل اجدود الدنود از کنعان هجرت
کرده آنجا توطن گزیدند و او علیه السلام در صد و آباویش گوید و چنانچه مذکور شد سلیمان اتمام فرمود مسجدش اهل بیت است
که در عالم ساخته شده ابن عباس گفته که در تمام مسجد اقصی یک ذرت زمین نیست که در آن چیزی نماند نگذارد باشت همیشه مقام
نگرده در عجایب المخلوقات است که یک صد و بیت و چهار هزار و پنجاه دره و نماند که آردند مفسد فراتش و پنجاه نفر زمین و چهار صد
منبر داشت در محض مصطبر و در آن بنه عظیم مشمن مسمی بقبة الصخرة و در سنگی که اثر قدم پیغمبر بکلفت آن ظاهر
از آنجا آن سدره براج رفته و یک طرف سنگ را از زمین میرافتد بر خاکی چون قحف فرمودند بحال ماند محراب
مریم محراب زکریا و کرسی سلیمان که در و خدا را یاد می کردند در بیت المقدس است و محراب داود و بیرون شهر و خیمه
ترین محرابهاست مقام خلیل در سیزده میل او صاحب صور الاقالیم آورده که در دو فرسنگش است مسمی بخاصة
انجیل ولادت عیسی آنجا است از آن ترسایان را نصاری خوانند تسلی عیسی در بیت اللحم که بر شش میل بیت المقدس
واقع تولد یافته و از آنجا باسمان رفته قبر ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و ساره آنجا است در عهد اسلام خلیفه اول
محراب مسجد اقصی بسمت کعبه درست ساخته در چهار صد و هفتاد و نه فرنگیان مستولی شده محرابهای اهل اسلام
خراب کردند و نو و دو پنجاه در تصرف داشتند تا در پانصد و هشتاد و پنج آل ایوب آنرا بجزه اسلام آوردند و چهار
سلمان آشکار کردند از آن باز در تصرف سلاطین اسلام است حضرت داود و سلیمان و ادریس و شعیب و اریام
و دانیال و عزیز و زکریا و یحیی و عیسی علیهم السلام در بیت المقدس متولد شدند در مجمع العزائب نوشته
که در بیت المقدس یکدانه انگور پانزده شقال بیکوشه انگور خرداری بود برای ناردن رشید و زکریا که بر یک شتر بکوشه
انگور آوردند و در عجایب المخلوقات آورده که دو کس را دیدم چوبی بر زوشه نهادند بکوشه انگور می آوردند و آنجا
چشند است مسمی بسین العقاب چون عقاب پیر شود با چشند آرد و شسته در افشش دارند بعد از
لطف پرایی گهند بکینه پر مای نو بر آرد و بعت جوانی باز آید در بیت المقدس بر در کعبه سنگ چوبین است
اگر فاسق یا جادوگری یا بخارفتی بانگ بر دی زدی و هر که تیری سوی او انداختی بازگشته و بر کشتی گویند مکی در آنجا
گوری یافت در ششصد و هفتاد و دو داندان وی بر دو شتر نهادند نزد خلیفه زینتاده خلیفه در جوابش عقاب
کردی که ای کافر از خدا که چنین کسان را پاک کرد و ترسیدی و شوق طولش با عرضش آمدند در الملک

بلا و شام است نخست ارم بن سام در آن حدود باقی ساخت به اتفاق بعضی باغ ارم بن قایل و شوق بن قالی بن مالک بن
 ارفخشذ بن سام همت بر آبادی آن گماشته قیل پدر ابراهیم احداث نموده اسکن در رسد و مورثش
 افتاد قیل از محدثات ضحاک پورپ است حضرت چند کرت از نزد کیش گذشتند قدم در آن شهب که نهاده و نه بود
 که بهشت دنیا است قدم من آنرا سپرد و در آن شهر بیخ منزل در بنون و اسواق بنی آب روان نیست و عمارت
 عالی و اسواق بگلکف و حمامات یکو چند آن دارد که بحباب و نیاید و در تاریخ شام آمده که ششس بار هزار و نیکه
 سرخ صرغ آن عمارت شده و شصت هزار شمال زر سرخ صرغ بقول و خوراک اشاکاران از عجبش نگردد اگر کسی صد
 سال و دو ساکن باشد هر روز چیزی نو بنید قابل باقی را در آن زمین کشته بود اثر خون نوزید پید است و بدو از شش
 یکی پیغمبر را شهید ساخته بود و سرش بر دار کرده و بر تاشم بن عبد مناف در ساجاست در جامع دمشق حنا در سرخ
 ساخته بودند بیت و چهار تکیه در نهاده و در کس روی بر روی میگردد و ساعتی مبره در طاسی می افکند ساعات
 شبان روزی از آن می شتاخند از جمله عمارت شمسجد ولید بن عبد الملک است چنانچه مذکور بود سبب اقصا
 مسجدی بان عظمت در دنیا ساخته شد یعنی پنجاه و هفت سال از حراج شام خرچش بود شتند و طبقه است و
 تمام ششس دستونهای سنگ رخام سقف و جدار از لاجورد و طلا منقوش بنقوش غزیه و نقییرات مجید حاصل اوقافش
 بر روزه هزار و دویست وینار سرخ بود و شرب و دویست وینار صرغ در شمال آن می شده در ظرف سبزه و شوق
 کوی است از مقابر انبیا و اولیا پر است و در آنجا مقاره سنی بنحارة الجوع گویند چهل پیغمبر از گرسنگی در آنجا مرده اند و
 ایوب پیغمبر در یکی از مضامینش بود آمده آن موضع بدیر ایوب شهرت دارد و چشمه که با شرفه مشرف ظاهر شده جار است
 محراب جبر الطبری آورده کوی در سال ۶۰۰ صدوسی بدان چشمه رسیده و خورده و آبش شغای بر بیار است از مردمش
 شیخ عبد الرحیم و ارانی از غایت لطف ربمان الغولش گفتندی و در تذکرة اولیا از وی نقل است که ششی
 حوری بر بام از گوشه می خنجد در ششی رویش بکدی بود گفتم این رویشی از کجا است گفت ششی قطعه کبره چند
 از دیده باریدی از آن آب روی من شستند اینهمه بیمار کمال از آن است که آب چشم شما گلگون و حوران است
 گفت چون آدمی سیر شود همه اعضا می گرسند گردد و گفت رضا است بکنار خدا بهشت نخواهی و از دوزخ
 پناه نطلبی گفت بر ساعت که در دنیا دوزخ ندم در آخرت نمره بخشد ابو عمر از اجلاس شیخ شام بودی وی
 گفت چنانچه فریضه است بر پیغمبران اظهار آیات و معجزات همچنان فریضه است بر اولیا پنهان کردن کرامات
 تا خلق در رفتن نیست ابراهیم بن داود و منبدا تقی و خدوه اصفیا بود فقلت که در رویشی در وادی

میرفت شیری قصد او کرد چون چشم شیر بر حلقه او افتاد و برود خاک بنهاده بر رفت در رویش بر جامه خود نگاه کرد پاره از خزده ابراهیم دید که بر جامه خود دوخته بود دانست که برکت آنست گفت آنچه کفایت است بتو میرسد اما جمله مشغول و بیخ تو در زیاده طلبی است گفت راضی آنست که سوال نکند گفت تو کل آنست که آرام گیر بر آنچه خدا صمان کرده کفنی شری بسیار بزرگ بود از روی نفقت که در تبتی است ایمل میرستم مرانان و با قلا آرزو شد از با قلا در پیش شنیدم خواجه عبداللہ گوید این ذکر مالت بلکہ بنیاره است در طریق تقوی از در رویش نقل کرده که روزی در بادین شسته بود و میرا از آسمان قدمی آمد از ترور و در آب سد بود رویش گفت بوزت و جلال تو که آب بخورم مگر از دست احوال که مرا سیلی زند و شربت آبی دهد و گرنه بکرامت آب نباید از بیم غرور که کرامات ظاہر از مکر این نبود شیخ سلیمان ترکمانی اگر در رمضان روزه نگرفت و نماز نگذاشته اما از مغیبات خبر میداد علمای ظاہر سجدت او میرفتند و بار بباوی سادک میکردند شیخ علی کریمی از عقلمان مجانبین بوده از روی انواع کرامات و خوارق ظاہری شد اهل عشق همه مرید و معتقدش بودند و از ابن احمد و ارانی و احمد بن ابی الحواری در همه علوم عالم بودند در طریقت بیان عالی داشتند ابو عبید اللہ محمول بذلی عمر بافتوای قصب مشغول داشته محمد بن حسن الشیبانی پسر خالد در ابودیه سالها منصب اتقی القضاة داشته شمس الدین عبداللہ المعروف بابن اللسان صفات جلیله برادران روزگار نگاشته جلال الدین محمود سخت بکتاب بلده عشق اشتغال داشته و در زبان ملک ناصر اقتضا القضاة شام گشته ابو القاسم علی بن الحسن بن عساکر محدث وقت بوده تا یعنی نوشته بنفاد و در مجلد ابو المعالی محمد بن ابی الحسن خداوندی و ادب و شعور و دیگر فضائل پوره قصبای عشق همیشه بوی تلقین داشته علاء الدین علی بن الحرام القریشی در تمام مصر و شام ملک تمام امصار جهان مثل او طبیبی نبوده از مصنفاتش موجز متداول است طبیبی در طولش سبع ما عرضش لب ناشهریت نزدیک بدشوق در آنجا حاکم است که بر چشمهای گرم بنا کرده اند تا احتیاج با تش نباشد و تکفیر العزائب آورده که در طبریه نظریت عظیم نفسش آب گرم و نفسش آب سرد عجیب آنکه بیکدیگر آمیخته نشود و قصبه لغمان حکیم آنجا است در مجموع العزائب نوشته که هر که مهمل روز آنرا زیارت نماید حکیم شود در آنجا چشمه است که هفت سال متصل در آب باشد و هفت سال متصل خشک گردد و متصل طولش عزم عرضش لیل شهری معروف است

زمینش برگزیده بود و را بجز دنیا گیرد اگر تبرکتند بیرون افکند و زنان آن شهر بعد ولادت باز میگارت خود نمایند این
 جوئی گوید که در شهر اراکانی و شمسین و ثلثه نامه نزد ناصر الدوله حاکم آنجا دو شخص تو امان آوردند معصوم هر دو
 بهم انتقال داشت و دیگر جوانی و اعضا هر یک علی و بودند پدرشان همراه بود یکی را هواری زمان در سرد و دیگر
 را مهر خوش سپدان در سینه تقارکی مرخص شده بودند چند روز بوی بد کرد و دیگری بجایات در عذاب آن
 بود تا آنکه عنقریب بر زمین چینی در جامع انکلیت از تاریخ دیانه مذکور که در کس تو امان نزد ناصر الدوله در وصل
 آوردند قریب بیست پنج سال عمر داشتند اکل و شرب و خواب و بیداری هر کدام من الفت هم بوده
 می نمودی شهر یونس نزدیک موصل بوده بنای اسود بن سام بعضی در استیلم چهارمیش نوشتند در آن
 شهر آسیای بود چون کسی میگفت بنام یونس بگردید چون میگفت خاموش شو خاموش می شد
 عزه لطافت آب و هوا و نقارت کوه و بصحرای زیادتی بر بسیاری از ولایات شام دارد از حضرت معلم
 نقلت که شمار ایشارت دادم بدو و عروس کی عزه دیگری عقلمان از مردمش ابو عبید الله محمد
 بن ادریس مشهور شافعی در سیزده سالگی بجرم گفته که سلون ما شتمم در پانزده سالگی فتوی نوشته
 احمد حنبل که سصد هزار حدیث از برداشت بشاگردیش میرسد از ثوری نقل است که عقل شافعی را اگر وزن
 کنند با عقل یک نیمه جهان را حج آید تا رون شنید که وی حفاظت آن ندارد بنا بر است آن در رمضان امانت
 شد خود هر روز جزوی از قرآن مطالعه کرده در تراویح خواندی تا با تمام ماه حافظ شد بزمب احمد
 حنبل هر که نماز ترک کند کافر شود و در مذنب شافعی نه امام در عذاب کند شافعی احمد را گفت چون
 کسی نماز گذارد کافر شود چکن تا مسلمان شود و گفت نماز کند گفت نماز کافر چون درست باشد احمد خاموش
 ماند گویند او درش زاده بود مردم امانت را بوی سپردندی و کس جامه دانی بوی سپردند و چندین
 یکی آداب دیگری آمده طلب کید گفت شرط آن بود که هر دو یکجا آمده بتائیم دی شده منده شد در حال
 شافعی شش سال از کتب آمد گفت امانت بر جاست چون میگوئی هر دو یکجا آمده گرفتن شرط بود آنجا
 بیار و بر علی بن خنات زده پس رفت در صد و پنجاه روز و قات خلیفه نوکد و در دو است و چهار فوت
 کرد طلب طوش عبی عرضش لوم از مشایخ بلاد شام است چون ابراهیم خلیل در روزهای
 جو که گو سپندان خود را در آن موضع می دو شیده و شیران بفرقتت می نموده کلب بود سوم شد چند
 لغت عرب حلب و دشیدن شیر است در نواحی آن شهر جاست که هر کس گویا بگردد و قبل از چهل

روزان آب پاشا دشفا یا بدو شمس و بیت و چهار را ژدای در طلب پیدا شده بود که دو از ده فرنگ
از تلف نفشش گیاه نمیرسد تا آنکه بقدرت الهی ابری پیدا شده آن اثر را در هم چکیده از نظر مردم غایت
ساخت براق قریه است از قرانی شهرک جلب در آنجا مسکدی است که چون بیمار شوی و آن معبد باشد
در خواب بیند کسی اورامی گوید که شفای تو از فلان چینه است بسیار بجزیه کردند از مردم طلب است موثق
الدین کوی ابوالبقائت از کمال فضل بوده شرح مفصل از مختصری و شرح تفسیر لوک از مولفات
است منج میان طلب و ذرات واقع شده بعضی از اقلیم چهارشش مانند طوش عب به عرضش بود انوشیروان
بیت بر بنای آن گماشته و اردن رشید نیز در تعمیر آن کوشید ابو عباده و لمک بن عبیده المورق
مخبری صاحب مناظر الانسان از آورده که وقتی حنی جبهه ابی سعید محمدر بن یوسف گفته بگذرانیدم خوش شده
شکم بسیار فرموده مردی در حاشیه مجلس نشسته بودم نزد او تمام نصیحه از اول تا آخر خواند از دست
شدم ابو سعید در صد و در بچون آمده گفت صلا این شو به خواهم داد و گفتم با امیکه این کیت گفت این علم است ابونام
برخیز و ملاقاش کن معانده کردیم گفت من با تو مطالبه کردم پس وصف شوم کرد و بعد ازین در خدمت نومی بود گشای
بیتی چند از خود با بونام خواندم در خور بگیر شد پس از گریه گفت عمر من با تو ای سعید گفتم حق تعالی ترا ساه و در حساب
چنین میگونی گفت عادت بنی سیم است که بر کوه شوری تازه در مضار شاعری قائم زند مقدم البه بسید و الحال
که همچو لوتی برخواست زبستی من صورت ندارد و از چنان شد پس از ابونام ملک الشوای بحب بی قرار گرفت
ابو علی مصری را پرسیدند که میان ابونام و بجزی و بنی اشوکیت گفت ابونام و بنی حکیم اند و بجزی شاعر شکر
مخبری را شو اعرب بسلسله زرتشبه کردند بعبید بن قحطان طایفی بودند نوشته شد و بیت او شمش عسقلان
طوش سول عرضش لب به بر ساحل بحر شام واقع بعضی گویند مشهد در امام ابی عبد الله الحسین ع و در آنجا است
و آن مقام زیارتگاه خاص و عام است عبدالسلام گوید تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از بجزی نقل است که هر که
از عسقلان به نیت عزایردن رود و بعد از شصت سال بعد در جبهه شهبدا یافته باشد ابو یعقوب خراط
و شیخ ابوالخیر بر دوازده نیکان آن مکانند طرس و کس بفتح طاء و راه جمله و قسم سین جمله و سکون
و او شهبدیت بساحل دریای شام بعضی از استیم چهارشش دانند مهدی عباسی در عهد و شصت و هشت
آنرا بنا نهاده از شمش ابو سعید القاسم بن سلام است و در مناظر الانسان است آورده
که اول کسی که در ذرات حدیث چیزی نوشته وی بوده طلال علانی گوید خدا تعالی بر این است بچک رنفر منت

نهاد یکی شامنی که فقه را از حدیث پیغمبر اخراج کرده و دوم احمد حسن بی که در خلق قرآن محنت فرموده و سیم کبلی
 بن معین که کذب را از حدیث پیغمبر دور کرده و چهارم ابو عبید بن قاسم که عزائب احادیث را تفسیر کرده و پنجم بن یزید
 آورده که ابو عبیده در علم ادب از من و در ادب اکثر از من و در جمیع تصنیف زیاده از من است بعلبک شریف است
 از شهرهای شام طولش در عرضش لم ازل آن اصل بیاد است لعل تام بی قیام نزدی و یک معنی شهر لهند
 مجموع آن هم شهر شده عمارت قلعه اش از سنگ کرده اند هر قمته بطول چهل مریخ گز عرضش بیست گز و بزرگی
 سنگهای آن بزرگی را هم چنان وصل کردند که سوزنی در فرج که آن را اندازد مهر طولش سه و
 عرضش ل در بصره ایسم بن عام بن نوح مغرب در عهد ابراهیم از شهر بزرگی نیل بوده از شهر تایل یک
 فرنگ بود داشته اکنون آن شهر در ریگ پنهان شده مهر کهنه اش گویند قلعه حالا معلوم که مردم نشین است
 بقول صاحب مجمع العزائب تعمیر ملک صلاح الدین ابن ایوب در سن اثنی و ستین و حشمتی باشد و در باره
 بیت و نه هزار دسی صد گز شش هزار سجد و یک هزار و دو بیت حمام دارد و بعضی از پیشش چون باران
 بار و زراعت ضایع شود و بعضی چون باران نبارد ضعیف گردد و تاریخ سوزب مسطور که از عهد ابراهیم از بزرگی نیل عزیز
 مهر و ریگ حکام شهری کرده بودند آن مقام اکنون در ریگ است عمارت فرعون در آنجا بوده گویند سجدی داشت
 از سنگ مرمر رخام که مقصوره آن از سنگ سفید بر آورده بودند تمامی قرآن بر آن نوشته در آن سجد چهار
 هزار تنه نیل هر شب روشن میشدند ایضا در تاریخ سوزب نوشته که در عهد دهر محمد ای ریگ روان بوده چون
 آسیب در زمان سابق طلسمی ساخته اند این شکل مروی از سنگ رخام بسیار عجیب نامش ابوالجول حکمت
 آنکه ریگ را از آمدن این خوب باز داشته و الا نه اذیت بحال آباد اینها بوده اهل مهر را عقابسی بوده که آن مقادیر زیاده
 و نقصان آب را معلوم کنند و آن در میان نیل موضوع است بطنی چند که از آن دستور کفایت اهل مهر معلوم میشود
 چون بشانزده رسد خیر و نفع بسیار حاصل آید و غایت زیاده بیزده خط بود و هرگاه از این بیشتر شود مهر عزالی
 راه یابد گویند این عقابس از موضوعات بوسع صدیق است دیگر از لذتیش احرام است که عبارت از سه گنبد باشد
 که حکای مسلف ساخته اند در عجائب المخلوقات از این غفیر نفل است که احرام را حیرت انگیز بنامش کرده است
 هفتاد سال که هفتاد هزار مرد در آن کار کرده با تمام زید بعضی گفته اند در سیل را بومی معلوم شده بود که در عهد نوح
 طوفانی خواب شد قبر خندی از ابا و اجداد خود را باز رویا بسیار در آن مکان دفن نموده دید زیر آن قبا بخت
 گویند سیچوچ آهن و فولاد در آن اثر نکند بادشاهی بطبع زرجوا پرسی موفور در عزالی آن کرده فایده نمیشد

قبل آن طلسم است که هر که از آن بهره باشد بخش باید گویند شخصی از بزرگان زادگان مصر را پریشانی
رسید بطن آنکه شاید نصیب برده روز بر چهارفتی و نظر کردی تا روزی رفته یافت که از فلان طرف تبه کوچک
چون هشت زرع به چمانیدال به چیزی باید روی بدان سراف صند روئی یافت از آن چون سه آن
باز کرد کاسه ظاهر شد که قرص طلا در میان آن بود و صند روئی را کرده کاسه را با قرص طلا گرفت و بشهر آمد
و طلا را بفرشت داد و زر گرفت چون بخت آمد طلا را در میان زر خود یافت چنین هر بار که فرزند ختی باز بخت یافتی
و کاسه آن خاصیت داشت که اگر آبی در و کردی شرب شدی که در مصدق مثلش نبودی وی برکت رنیل
خانه ساخت و من فرزندش اختیار نمود بازار دیگر من فرزندشان کس او افتاده در شخص حالش آمدند معلوم کرده ملک
مهر گرفتند ملک کاسه و طلا از وی بستند در آثار البیاد آورده که شخصی را در مصدق طلسم کشانی بدست آمد در حوالی
قبه کلان زمین را حفز کرده چاهی ظاهر شد که هر که در آن انگشتی چندین اثر در نظرش در آمدی و طلسم
کش در آن چاه انگشت ناپدید شد پس با ده تن از خواص بر روی چاه رفت چهارصد نفرش در آمد و در هر
صد و دهم ندرین پرز را نهادند و بر سر هر جمعی شیری از زرشته بر کرد دست بر آن بر روی شیران پیچید
و دستش مخرج ساختند و در گوشه هر صحنه خمی از جواهر بود شخصی جرات کرده دست داده از آن برداشت
در فوراً از نظر آنجماعت غائب گردید پس از ساعتی دیوار خانه شگافی بهم رسانید و بر اثر آن سر بریده در ظاهر
شد آنجماعت چون طریق تصرف ندانستند همچون بازگشتند صاحب تانج ازین کثیر شامی نقل کرده که در عینکه
شک عادل با نفوذ و شجاعت و بیفت در مصر متعلق بود که در یک ماه و دویست هزار کس از گرسنگی خاک
شدند و ملک عادل آنرا از اهل خود کفن داد پس که احوال ایشان ملک رسید و از قیاس بر من بود آنکه کار بجای
انجامید که در مصدق گریه و سگ نماند بعد از آن مردم فرزندان خود میخورند و چون شد زنده نماند شروع در خوردن
اطبا نمودند چه بیانه بیماری بر طبعی را که بخانه می بردند از اطراف و جوانب کار در کشیده هر عضو آن بیچاره را مانند
گوشت قربانی از هم می ربودند و تمام مصر آب روان جز روغن نیست باران در و اجیاناً بار و هر گاه بسیار بار و
علامت تخط باشد زیرا که جو بات در زمین پوشیده گردد در بعضی جاها و گیاهی است که در میان کشتهای کلان
از آن کنند و آن مانند شمع در شنای بگشته و چون ببرد چند مرتبه بگرداند باز روشن گردد و ایضا حوضی است و چشمه که
آب آن چشمه بر آن حوض آید هر گاه حاض و جنب دست بان چشمه کنند باز آید و آب حوض بدوی گردد آن آب
از حوض بر من نماند آب چشمه روان نشود ایضا در نوا می مصر در عزاریت چشمه موسوم بعین الفار اگر خاک

آن مرغزار بآب این عین گل کنند موش از آن گل مشکون کردند و بادیه عرب در آن درختیت که او را ق آن طوبی باشد
 مثل چکاوک و این حال تا چهل روز امتداد می یابد بعد از آن منقطع می شود و جبل طور که کنعان و مصرش نیز
 گویند از آنجا تا مصر هفت روزه راه باشد میان شام و وادی القری اننا و در عماره الطالبین از شیخ جعفر یوکانی منقول
 است حدیث عبد القادر بن ابراهیم بن محمد بن ائمه علی ساکنها الف الف صلوة و سلام فی محرم ستم و خمیس و شنبه آن کت

الشریفة ان عالم جازین جبل طور میان موضع مناجات موسی علیه السلام و در سجایا بجز کله کسرا و وجدانی و اخذ کنه بابا بعض
 الخلق علی لون احمد الاله محمد رسول الله فی قطرة الکبيرة و وجدنا بکنه تا مهاد فی الصغیرة بعضها و ان قال ان عماره الموضع

المذکور مینها بنده الله قد تفلقت فقلی فی این سر قول قالی طلع فلیک انک بالواد المقدس طوی گویند مینها نیز این چنین
 بر سر آن کوه بگر سنگی مردند و خبر نازن آنجا است قسطاط بر شمال نیل واقعست در صحرای آن سارامت کسر دگان
 در آنجا افتادند و کتا نهایی سطر کفن دارند او دیها در آن مالیده که پاره و پوسیده نشدند گویند نوبتی جامه یکی از این مردگان
 باز گردید که اصلا تغییر بدنش را نیافته بود و اثر عفا و در سوت و با باقی داشت در مجانب البلدان مسطور که مویسانی مصر
 از آن مردگان حاصل می شود و آن بهترین مویسانی ما است در نزدیکی قسطاطا کوسی است که آنرا اعظم خوانند و آن کوه
 زبرجد حاصل شود در حضور مصر سنگی است نامش معض الخمل چون او را لبه که اندازند در اضطراب آید و خوردن او را
 بپرسن اندازد شهر کبری از بلاد مصر بر شرف نیل از قدیم بسبب اعمال بد مینگها شده است صورت زن کوبا
 زویج خود خفته و نقاب گوشت پاره می کند و کوه در گهواره و نان در تنور همه از سنگ شاده می شود اسحال
 دار الملک مصر قاهره مغربیه است در حبیب السراجه که در زمان العزالدین الله اسماعیل جوهر خادم که در ملک
 خلا مانش انتظام داشت در سعید و پنجاه و هفت معمرات شهرت آورده میان قسطاطا و عین الشمس شهری
 این شهر بنا نهاده در سعید و شصت و یک العزالدین الله از افریقیه و آورده آن بلده را دار الملک ساخت و در
 وقت آمدن پانزده هزار شتر ز بار کرده همراه آورده بود و هر روز چندین هندوئی از ز پیش با رگاه وی
 می نهادند که اولبکان آن شهر را و چون نوبت بآل ایوب رسید در آن بلده بقع خیر و عمارات عالی بسیار
 ساخته شد و قاهره بر کناری نیل واقع است عماراتش از رخام الوان در قریب پنج فرسنگ دیگر اسکندریه
 طولش سار و عرضش لعل رخ بر کناری نیل بر یک دروازه اش درخت سدری در زمان سکن در مانده است
 در آن شهر بلیناس حکیم بجز نموده ذوالقرنین میلی ساخته بود و آئینه بقدر هفت ذراع در آن نهانده که هر کس
 که در قسطنطنیه حرکت کردی در آئینه پیدا آدمی این بر مردم فرنگ بسیار و دشوار بود تا عاقبت ایمان فرنگ

همی با باسکن دریه دستاوند در لباس تقوی و نظمه خلق معتبرل افتاده آوازه دادند که اسکن در در پیش آینه
 یعنی بنامه عروق خاص فرمود تا آینه را از آن موضع بکنند چون مگر آن مردم معلوم شد باز آینه را بر آن موضع نصب کردند
 آن خاصیت ندیدند و در و دندان شخصی یافته بودند سی من وزن داشته از مردش قد و القار نسیم شیخ
 علی بن عبید الله الشاذلیست از کمل علماء و زهدا و صاحب کرامات و خوارق عادات نسبتش با ما حمین
 بن علی میرسد و تا او هر همه با سکن دریه اقامت داشت در محرابی که آب شویو آشته فوت کرد از آن پس آب
 شیرین شد انطاکیه که بعضی از اقلیم چهارشش دانند طلایش عالم و عرضش بدل شهری با باغات بسیار است
 درخت نارنج و ترنج و نیکه در خانه چون باغات شیره دهند تفاوت همین که در باغات آب دهند و اینجا دو دهند
 در آثار البلاد و عمارت که در نوای عراق میان انطاکیه از دغان بجه شنادی سید غام به بود در آنکه ریح الاول سکن
 تسع عشر و ستار پیدا شده آتش از دغانش بر دهن می آمد و بهر موضع که رسیدی سوخته شدی یکبارش
 گذر بر تیر که آذیانت از آدمی و سواشی آن زمین ناشی نگذاشت انالی و بار استغاثه به نگاه آهلی بردند
 امری ظاهر شده که آنرا از زمین برداشته بهر دو نایاب گشت در راضی انطاکیه عینی است که اگر خوبی در آن
 انگندنی اکمال بسوزد گویند چون نوشید و آن شهر را در بصورت آن شهر عراق موسوم بر و می بناماده انالی است
 کو پانزده خانه های رومیه چنان شباهت های انطاکیه بود که هر یک خود بخود در خانه خود رفت و هیچ تفاوت نیافت
 مگر بره ریانه گاوسی در انطاکیه و ختی بود و اینجا بنو حمص شهری است از دیار شام طوئش ع مرعشش در اهلوی
 نیکه در دیار و کردم در بسیار گویند بر سر مسجد حمص صوتیت که در نصف اعلی الفصوت آدم و نصف منغل کردم
 چون قطره از گل پاک بر آن صورت بنهند و آنرا در آب اندازند و کردم گزیده از آن آب خوردن شفا یابد چشم
 در بیابان واقع شده از دست ذوالنون مصری پیشتر و یا ابل مصر زیدین سید استند و بعضی در کاشش
 ستمیر بود تا وفات نکرد کس واقف نشد وقتی در کشتی بود و در گوهری از بازار گان گم شد همه اتفاق کردند که نزد
 اوست میر سنجانید استخافه بینو و چون از حد گذشت دیدند که از دریا بنزار راهی سید بر آورده هر یک گوهری
 در دهن ذوالنون یکی از آنها گرفته بدان بازار گان دامای کشتی این را دیده با پیش افتادند و حضرت طلبید گفت
 در سفند زنی را دیدم سوال کردم که غایت محبت چیست گفت محبت را نهایت نیست گفتم چه گفت از اینکه
 محبوب را غایت نیست گفت دوستی بکسی کن که بتغیر تو ستیز نشود گفت خوف آتش در جنب خوف قرآن بنزد
 یک قطره الیت که در دریا اندازند پدیدنش که عارف کیت گفت روی باشد از انسان و جدا از انسان گفت

عبودیت آنست که بنده او باشی همه حال چنانکه او خداوندت گفت تو به عوام از گناه است و تو به خواص از غفلت
گفت تو کل ترک تدبیر باش گفت دشمنانده که اشتهر گفت بدخوی ترین مردمان را گفت دشمن دنیا چیست
گفت هر چیز از خدا مشغول کن شخصی از وی وصیتی خواست گفت بهت خود را پیش و پس میفرست گفتند این را شرمی
باید گفت از هر چه گذشت و زود هر چه باید اندیش کن و نقد و نثار باش در رویت و چهل صبح از عالم زنت آنشب
بهفتا کس پیغمبر را سجد و بدیدند که میفرمود آنشب در مائون خواهد آمد با سه استقبال دادیم و چون جنازه دیدار داشتند
گردهی مرقان پرورد پر یافتند چون چنانچه خلق در سایه میرفتند و تا آن زمان کسی چنان مرعی ندیده بوده و در راه که
جنازه آدمی بردند و در آن بانگ نمازی گفت چون بگذر شهادت رسیدند انگشت را برداشت مردم را منظر
شد که زنده است جنازه را بنهادند و انگشتی که بر او داشته بودند هر چند خواستند فرود گیر و گرفته نشد چون وفات
یافت بر پیشانی او بخط سبزی نوشته دیدند که بنام حبیب اللغات بسیف الشوق حبیب الله در نعیمات آمده که
روز دیگر بر قبرش نوشته یافتند که ذوالنون حبیب اللغات من الشوق قیل الله هر گاه نوشته را از ایشان باز نوشته
یافتند ابو طالب در سلک مشایخ عظام نظام داشت از ابو عثمان موزنی منقول است که وی همیشه با مرغان
سخن گفتی و سخن مرغان فهمیدی در مناجات گفتی الهی اگر نه فرمان بودی که از زهره بودی که نام تو بر زبان رانی
عین الشمس در جنوب تقاطع واقع دار الملک و عنون جای یوسف مصری که زینجا جهت یوسف علیه السلام
ساخته و پیر این یوسفنا آنجا پاره کرده درین شهر بود از عجایب آن شهر منار است از یک پارچه پنگ سرخ که قطعهها
سیاه دارد طولش زیاده از صد ذراع و برسد آن صورت انسانی از مس و برین و بسیار در صورت دیگر که پیوسته
آب از آن نشاءها ترشح کند و بجز جاکر رسد سبزه روید و یوان در زمان سلیمان این را ساخته اند و رخت
سلیمان درین موضع و از چاهی که عیسی علیه السلام در آن غسل فرموده ببلسان آب میدهند حکم کرد اوار الملک
احمد طولون آنجا نومی خراب است که آنرا مرجوسی گویند یکی پیش از دیگر خراب یافته و درختش راست نبود و حرم سخور و
گویند مرجوسی نام در پیشی بود که از آن ولایت او این صفات پسر سائیده فرما شهری کوچک در نهایت
حضرت است قبر جالینوس در واقع تلکس شهری بر زمین رضی واقع شده و بر یک طرفش تلی تری که نام
است بر بالای همدگ مردم را دفن کرده تا بدان مرتبه رسیده این رسم پیش از زمان موسی و شایع بود قوم
شهری در غربی تلی زمینش سطح افنون آنجا حاصل شود و خشکاش آن سیاه است تصعب نامی
است از ولایت مصر در جبال آن غار است که در آن موتی از آدمی و مرغ و سنگ و غیر آن همه جبال خود هیچ تغییر

در آن ظاهرند در سنگها نقش سکه و ماهم و دینار گویند بدعا و سنگ شده کما قال ربنا الحسن علی اموالهم مخفی نماید
 که چون کربلا و مصکد بقدر تیب مرتوم شده به بیان بعضی رجال اشهب کرد آن اشتغال مینماید شیخ کامل عمر بن علی
 المودت باین الفارض روزی از مدس بر من آمد پیر بر اید که بغیر ترتیب و صنومی ساخت گفت
 باین سن هنوز وضو نیکدان پیر گفت ظاهر ترا در مهر کشادی نخواهد شد این فارض را حاشی سپرده گفت که بجا ندهند
 پیر گفت در کد این فارض گفت رسیدن من بکده شوار است گفت دشوار نیست و انگشتان خویش بکشاد و گفت آنکه
 مکه برو این فارض در ساعت بکه رسیده اوز و سه سال اقامت کرد کثا و کار برد و در علوم حقیقت درجه کمال
 رسید پس از دو ازده سال شنید که امی ابن فارض بر سوت من حاضر من شو این فارض بهم حاضر شد همان پیر کبابی
 داد که تجویز و تگنیز من کن و در فلان محل بنده و منظر باش چون بجای می گفتم بودی از هوا بیاید و با او نماز کرد ناگاه
 هوا از پرندگان سبز پر شد یک پرنده بزرگ از میان شان شیخ را زد و برده پیر بر او را دیوانیت مشتعل
 بر خون سحارت از آن عقیده است بسی نکات حقائق در آن درج تا حال کسی را خبان نظم دست نداد و لب ری
 از صوفیه بران شیخ نوشتند هر وقت که او را جذب بر رسیدی روزی او بهفتها کما پیش از مواس خود غائب شدی
 و چون بگذرد از آمدی بیتی چند اظا کردی و باز ترک نمودی تا چنان حالت عادت شدی ابو علی کاتب از کبار
 مشایخ است هرگاه چیزی بر او مشکل شدی جناب رسالت او بخواه دیدی وصل نمودی ابو علی مستولی
 یگان زمان خود بودی او گفت که شبی پیغمبر را بخواه دیدم گفت یا ابا علی در ویشان را دست میداری ترا
 بولایت مهم ایشان باز بیداریم گفت یا رسول الله شب را عصمت پس از آن ویرا کاری فرستاد و ایشان بر بوی آنها و
 شیخ همسفر بنده بود شبی جذب اش رسید شاهانه طعام خورد و در شراب دیوانه پنداشته بنزدان کرد و
 بعد ساعتی بیرون دیدند بخدمت اعتذار پیش آمدند و چند مرغ بریان کرده آوردند اشارت برغان کرده زنده
 شده پریدند ابو شعیب المقنع بنفادج پیاده گذارده هرچی را از صخره بیت المقدس احرام بست و بتوکل
 در بادیه رفت و درج آفرین علی را دید که از تشنگی زبانش برودن آمده و زیاد می کند گفت کیست تا بنفادج بیک
 شربت آب بگذر شخصی کثرت آب بوی داد آن لبگ خوراند ابو الحسن قرآنی یگانه دنیا بوده گویند ابوسلمیان
 ثلی بقرآن آمده بوی نگر است گفت بیان در ابروی تو حکومت می بینم چندی بگذشت که بنوبت حاکم شدیم ابو بکر و بنی
 بقرآن آمد ویرا گفت یا ابا الحسن امروز در جهان اندو بودی تری نیست امروز او را گواره می بینم بعد چندی زنی حوسه و زن آن آورد شیخ
 بدر لایق در وقت خود قبله طالبان بود و در فغان است که در خدمت شیخ جمال الدین یوسف کورانی ویرا در کتبه رو کرد نظام سپه بهایت

اوشا یافته و در اجازت دیر بر او نوشته و پر که مگر بود شیخ ابوالعباس و نهوزی بسیار بزرگ بود وی می گفت که در ایام
 هست راست من است و بیان در دست چپ من ابو عبید الله البرقی بزرگ وقت است وقتی بیمار بود بشارت آن
 بوی دادند بخورد گشت در مملکت حادثه افتاد و پس از آن سیزده روز چیزی نخورد تا خبر آمد که دست راست در جسم
 افتادند و خانی را بکشند و جو الاسود را شکستند و باز گشتند بعد از آن خورد ابو جعفر حد او شاگرد
 این مطالب بود و در صفحات آمده که ابو جعفر حد او در اندکی کبیر کرد ایضا بود و یکی صفت که منسبت از ابو ایوب نقل است
 که روزی ابو جعفر را بر سر چاهی دیدم نشسته بر آب می نگاریدم گفت چو سگینی گفت شانه زده روز است تا آب
 نیانند ام احوال که یکسیدم نشسته ام میان عین و علم تا بر که ام غلبه کند بر این جانب مردم عارن باری گوید عین آن بود
 که اکنون نشسته ام باب حاجت نیت و صبر می توانم کرد و علم آن بود که خدا تعالی را می باید پرستید و در انبوه کرد
 خون خود با شتم آب بر باید گرفت شاید که آب نیامد ابو جعفر معاد گوید که از ابو جعفر حد او پرسیدم که تفاوت چیست
 گفت تفاوت اثر است بر زمین گاه آشکارا کند و گاه پنهان سازد احوالی غلی در روز و شام بسیار بوده و بسیار
 داشته اما پیری و مرشدی ندیده چون آواز شیخ علاء الدین عالمگیر شد با مریدان خود رفت و حلقه مریدان
 وی داخل شد روزی حکایت منصور حلاج در احوالی علی از حال وی استغفار نمود شیخ فرمود که مرا حال حق
 کرم بود بزیارت وی رفتم چون مرا توبه کردم روح او را در عین با منم تا جات کردم که الهی فرعون انار که امی گفت
 و منصور انالحق برود دعوی حسدانی کرد تفاوت چیست ندانم که فرعون در خود بینی افتاد و همه خود را او بد و ملا
 گم کرد و منصور را او بد و خود را گم کرد پس زرق بسیار است ابو بکر رفاق استاد ابو بکر رفاق صغیر است ابو بکر مغاربی
 استاد سیردانی است و شیخ عمر ان ثلثی که چیزی بنی سیمان نخوردی بسته از مشایخ آن دیار اند ابو ابراهیم
 اسماعیل بن یحیی المازنی در معصک مجتهد بوده در مذنب شافعی تصانیف دارد شافعی در حق و س
 گفت که او ناصر مذنب نیست از جمله مصنفاتش مختصر است ابوالعباس شیخ گفته که مختصر مازن از دنیا بگرفت
 و او هر وقت که مسئله در آن کتاب درج کردی اول دور کعت نماز گذاردی محمد بن عبدالشکر بن عبدالحکیم
 در وقت شافعی نهایت مهارت داشتند ابو ابراهیم مازن نقل است که هرگاه پیش شافعی جهت سماع حدیث
 میسرتیم بر دور می نشستیم تا هنگامی که بر می آمدیم بخلاف محمد که چون می آمد شافعی بدرون می طلبید و دیری
 با هم می بودند و طعام با یکدیگر می خوردند و در وقت اسپس نزد یک طلبیده سوار کرده بعد از آن بشغل دیگر مشغول
 می شد و همیشه می گفت که کاش ما همچو محمد پسری بودی و هزار دینار مستخدم من می بود و شستی و لادش صد دینار و

سال عمر داشت ابو یعقوب یوسف بن یحیی البوسطی بعد از وفات شافعی در درس و فتوی قایم مقامش شد
 شافعی را بوی عنایت خاصه بود و همیشه می گفت که سخاوار صحبت من بهتر از یوسف بن یحیی کسی نیست و امروز
 در صلب من علم است در مناظره الانسان آمده که الواثق بالله عباسی معتقد بخلق قرآن بود بوسطی را از مطر پلید
 تا قرآن را مخلوق گوید و منع آورد و خلیفه ویران بجبهه رطل آمدی و دیگر در از بیع بن سلیمان نقل است که روزی من و
 بوسطی و مزنی در خدمت شافعی نشسته بودیم ناگاه شافعی نگریده اشاره کرد که در خدمت میری و مزنی را اگر شیطان
 با وی منازعت نماید مطلق گردد و بوسطی در قید زنجیر سید و از زمینان شد بوسطی در دینت دسی و دود در
 محبس بعد از وفات یافت ابو بکر محمد بن احمد بن جعفر کتانی المعروف بابن صد و لغبه شافعی نظیر و عدیل نه داشت
 و عراقی و مدرس بوده سلاطین تغلیبش و انداز مصنفاتش یکی کتاب العزیمت اندک حجم بسیار فایده که بسیاری
 از فضلا مثل قبال مروزی و قاضی ابویب طبری و شیخ ابوالحسن بر آن شرح نوشته عبد الملک
 بن ابوالقاسم المعروف بابن سبی در خدمت حاکم بن عزیز اسمعیلی قرنی عظیم داشته مقدار سی کتب تصنیف
 کرده از آنجا تاریخ لغت سخنان غریب و عجیب مقدار سیزده هزار ورق و کتاب الوزب و الشریق و دولت
 ورق و قصص الانبیاء هزار و پانصد ورق و کتاب الفلاح و المتکح و اصناف جمیع هزار و دویست و ورق و ولادتش
 سید شصت و شش نوشتن چهار صد و بیست و سلیم بن یحیی قاضی معروف از مدینه بوده در تکریر نظیر بزیته در بغداد
 حج بکم قضا از نصب موزل شده بهیبت اشعربن علی در حدیث سماعات عالیة در و ایلت منفرد دارد
 قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور تاج صیغ معروف و شرح صحیح بخاری از تصانیف اوست در مفرد سی نوشت
 کرده ابو الحسین بن یحیی بن ابی علی در خط و سیاق و نشاید بیضا داشته و منصب انشاء ملوک مصر همواره
 بدو متعلق بوده شود در فایت بودت می گفته ابو العزیز طبر بن ابراهیم عن سلیمان در مسلک شورای
 مشهور از نظام داشته با آنکه اعمی بود و در علم آداب و علوم من شهرت زیاده از حد داشت و بشخصه هیبت
 در گذشته احوال بعض سلاطین مصر آورده اند که پیش از زمان اسلام میان اهل فارس و روم بر سر
 مکره محاربات روی وادی آذربایجان قرار یافته که سراج آنرا با المناصفه تصرف نمایند پس از چندگاه حاکم
 روم مصر را من حیث الاستقلال تصرف گشت و به قوس نام مروی را به نیابت خویش بمصر فرستاد و دی تا زبان خلیفه
 نان در آن دیار حکومت می نمود عمر و عاص در حوزه اسلام آورد و چنانچه مذکور تا نبوت خلفای بنو عباس
 رسید روزی فاروق رشید در تلاوت قرآن بآیه رسید که قال یا قوم امس لی ملک مصر الی آخره برگ تلاوت

کرده
علا

کرده بیارگاه آمد و اعیان مملکت را طلبیده گفت فرعون مجبب دون مهمتی بوده که بمصر و رود نیل بیایات
 کرده دعوی الوهیت نمود باید آنرا بفرودترین مردم دهم بعد تلاش طولون نام مردی آوردند که همیشه با سنگان
 همکاسه و همچو آب بودی و هرگز تا سخن نگرفت و سر و تن شسته بجامش فرستاد و خلعت ملوکانه
 پوشانید با مابیت و مثنانت ظاهر شد نشان حکومت مصر بنام او نوشته اورا بمصر فرستاد
 مدتی حکومت آند یار کرده سهامی نیکو بعد از داد نهاد پس از او احمد بن طولون بجای پدر نشست
 او را ایالت چنانچه باید بجا آورد گویند او هر روز جامه پوشیدری که بهائی آن هزار درم بودی و آخر روز
 از آن بخشیدری و کلا از سامان آن نوع جامه عاجز آمده از کسی که با او بخشیدری خریدندی اطلاع یافته انگشت
 در ووات زده نقطه سیاهی بر آن جامه زد و تا آن کار نکند پس پیرش ابوالجیش
 نیز در زمان معتضد باشد اما حکومت کرده در رعایت رعایا کار از پدر و جد گذرانید و چون
 فوت یافت با مقتدر باشد رسید محمد نام مردی را از معجزه خود ایالت ولایت و شوق داد و چون القاهر
 باشد پای برسد خلافت نهاد حکومت مصر اینر با قطع او منضم ساخت و چون الاضی باشد شد
 امامت حرین شریفین و مملکت جزیره را بوی داده بخشید لقب داد چه والدی که طنجیم
 داشت از ولایت فرغانه بود و او امانی فرغانه بادشاه خود را بخشید میگفتند یعنی بادشاه بادشاهان
 حشرت و مکتش بجای رسید که هشت هزار غلام از خرید پیدا کرد بعد شصت و شش سال
 عمر بنا بر پنج سیصدوی و چهار در گذشت دو پسر صغیر ماند یکی ابوالقاسم و دیگر ابوالحسن بعد از او
 ابوالشک کافور که غلام حبشی الاصل بوده منصب آبا یکی ابوالقاسم بر فراز گشته در مصر تصدی
 امور سلطنت کردید بنا بر و فور کیا ست و شجاعت جمله امر منقادش شدند سیصد و پنجاه و چهار
 ابوالحسن نیز وفات یافت کافور بغایت مستقل گشته در جمله بلاد مصر و شام طلبه اش خواندند در
 سی صد و پنجاه و شش در گذشت بعد از کافور در سیصد و شصت و یک مصری فاطمه منتقل گشت پیر پیر آمده که چون حنا طر
 المعزالدین امیر اسماعیلی از ضبط ممالک موروثی مغرب زمین فراغت حاصل کرد ابوالحسن چون
 عبدالشکر که بکاتب رومی است و او شکر است تربیت کرده با نصای بلاد مغرب فرستاد و جوهر
 تا سواحل دریای اوقیانوس و جزائر خالدهات که انتهای معموره جهانست و حکمای ابتدا
 اقایم را از آنجا گرفته اندر فرقه آن ولایت رخت تصرف آورد پس بمصر فرستاد مصر را نیز تصرف

گشته نام عباسیان را از خطه افکنند و اسما ائمه اثنی عشر چنانچه در مجلد اول مذکور داخل خطه نمودند
 و پس از آن لشکر باطراف فرستاده تا اسکندریه و دیار صعیده و میاط و مکہ و مدینه و فلسطین و
 دمشق از تصرف عباسیان برون آورد در سیصد و شصت و یک الف الف دین انشد از افریقیه بجلی
 که سابق مذکور شده بقاهره آمده چهار سال بدولت واقبال بگذرانید و پس از آن سپه خود ترار را
 ولیعهد ساخته فوت گشت و ترار بر سر سلطنت نشست انخرز با شد لقب یافت بعد او حکام
 بامر انشد پس انطا هر با شد پس المستنصر با شد پس المستعلی با شد پس الامر با حکام انشد پس الحافظ الکریم
 انشد پس انطا هر با شد پس الفایز با شد پس العاصد الدین انشد چنانچه در مجلد اول ذکر یافتیم بمعاصمت ارکان
 خلافت نشست در ایام او کفار فزنگ قاصد ششم عشر گشتند عاصد از نور الدین بن عماد الدین زنگی
 که والی شام بود طلب انقاد نمود او اسد الدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار بجانبش فرستاد
 و زنگیان شنیده پس رفتند بچنین توجه اسد الدین جهت فزنگیان مکرر کرد و او فوت سوم شیرکوه در نهند
 و شصت و چهاره سرانجام ملک و مال عاصد را از پیش خود گرفت اما زیاده از شصت و پنجم و زردان هم
 دخل نموده در گذشت پس از روی صلاح الدین یوسف ابن نجم الدین ابوب که برادر زاده اسد الدین بود خلف
 وزارت پوشیده در آن امر مستقل گشت در ضمن عاصد در پانصد و شصت و هفت فوت گشته صلاح الدین
 بفرموده نور الدین خطبه و سکه نام المستغنی با شد عباسی کرده بعد از آن صلاح الدین بر ملکیت حضرت مستولی
 گشته هفت نفر از اولادش سلطنت کردند ایام ملک ایشان از پانصد و هشتاد و یک تا شصت
 و چهل و هشت بود چنانچه باید و طبقه اسماعیلیه که در ممالک مصر و افریقیه و مغرب سلطنت کردند چهارده نفر
 بودند مدت دولت ایشان دو سست و شصت و شش سال استداد هشتاد و ازین جمله دو سست و
 هشت سال خطه مصر دارالملك ایشان بوده و اول کسیکه از آن طبقه مالک زمان جهانبانی گشته
 ابوالعت اسم محمد بن عبدالقاسم است که در مجلد اول مذکور است او را مهدی می گفتند و مهدی خود را
 منصوب با اسماعیل بن جعفر صادق امید گشت حمد الله مستوفی آسامی ابای او را بدین موجب نقل کرده
 که المهدی محمد بن الراضی عبدالقاسم بن المتقی قاسم بن الوفی احمد بن الوسی محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق
 و اکثر اهل سنت و جماعت و مغربیان مهدی را از ذریت عبدالقاسم بن السالم البصری شمردند و زمره از اولاد ایشان
 او را از عبدالقاسم بن میمون قداح اعتقاد کردند و زعم اسماعیلیه آنکه مهدی اخرا از زمان عبارت از محمد بن عبدالقاسم

مذکورست و از حضرت روایت می کنند که فرموده علی راس ثلثه مائه تطلع الشمس من مغربها و گویند لفظ
 شمس درین حدیث کنایت از محمد بن عبداللہ است و ہمدی بقول یافعی در سنن ترمذی و تسعین
 و ماتین و بروایت روضۃ الصفا در سنن تسعین و ہائتین در ولایت افریقیہ حنفیہ ج
 کردہ کما شتکان خلیفہ را از انولایت اخراج نمودہ و مملکت اندلس و تیروان و طرابلس ملک اکثر
 دیار مغرب را سخر ساخت و چون بیست و شش سال بدولت و اقبال بگذرانیدہ و سنہ اشعی و عین
 و ثلثاتہ در قلعہ مدویہ کہ بنا کردہ او بود بعام آخرت توجہ نمود اوقات حیاتش شصت و دو سال
 بعد از فوت وی القائم بامر اللہ احمد بن محمد قائم مقام پدر گشتہ در ایام مکتب داری ابو یزید نام
 جمع را بنزد متفق ساختہ رایت مخالفت بر افرخت قائم بچار بہ اوقیام نمودہ سنہرم قلعہ مدویہ رفت
 و ابو یزید از عقب رفتہ محاصرہ نمود در کزیدہ آمدہ کہ اسماعیلیہ را عقیدہ اینست کہ دجال کنایہ از ابو
 یزید مذکورست و حدیثی روایت کنند کہ دجال بعدی خروج خواهد کرد اما پیش از آنکہ فتنہ یوزید منقطع
 گردد قائم در سنہ اربع و ثلثین و ثلثاتہ فوت کرد اما امر ارکان و فاشش اینہمان دہشتہ با پسرش
 اسماعیل بیعت نمودند مدت دولت قائم دو از دہ سال بود پس المنصور بقوت اللہ اسماعیل
 بن القائم بامر اللہ چون عالم حکومت بر او داشت از قلعہ برآیدہ با ابو یزید صاف دادہ اورا بنہزم ساخت
 و پس از ان اورا بدست آوردہ در قفس آہنین با یوزینہ اش قرین گردانید و بعد روزی چند
 بنیاد حیاتش بر او ساخت و منصور حکومت میراند تا در سپید و چہل و یک وفات یافتہ زمان
 حیاتش سی و نہ سال مدت خلافتش ہفت سال بودہ امیر الدین اللہ ابو تیمم بن المنصور
 بقوت اللہ در روز وفات پدر بر تخت نشستہ بسیاری از ولایات سخر نمود و بعد از انتظار
 کافور اشیدی چنانچہ قبل ازین نوشتہ آمد خورشید دولتش از افق مملکت مہربا عانت
 جوہر خادم طلوع نمودہ در حبیب اسیر آمدہ کہ جہلمک صلاح الدین شادی نام دہشتہ دور
 زمان سلطان مسعود سلجوقی کوتوال تکریت بودہ و بعد از فوت وی پسر بزرگترش نجم الدین ایوب
 بجای وی نشستہ بواسطہ خونگی کہ کردہ بود از تکریت کریمتہ با برادر خود اسد الدین متوجہ موصل گردید
 عماد الدین زنکی ایالت بعلبیک او را داد و نجم الدین و برادرش اسد الدین بعد از فوت عماد الدین
 نزد پسرش نور الدین اعتبار بہر ساندہ ہر یک بمنصبی لائق ممتاز گشتند و در حینی کہ عاصد التماس

امداد از نورالدین نمود وی اسدالدین را که منصب پمسالاری داشت بمصر روان ساخت
 و چنانچه گذشت اسدالدین در مصر مانده وزیر عاصد گردید و بر اثر او برادر زاده اش صلاح الدین بدان تخت
 قیام نمود تا وقتی که اقبال خلفای اسماعیلیه بنهایت انجامید وی بر سر سلطنت نیکه زده در تاریخ امام
 یافعی مسطور است که از جمله تنوغات عاصد که بدست صلاح الدین افتاد عاصی بود از زمره و صمد
 هزار کتاب از کتب نفیس در پانصد و شصت و نه نورالدین فوت شد صلاح الدین استقلال
 تمام یافت در اندک زمانی مملکت شام بدست آورده با دوشاه فاضل علی باول بود فاضل و علمای او
 میباشند چند نوبت با کفار فرنگ محاربات نموده بیت المقدس و قدس خلیل را از تصرف بازگشایی
 گویند در آن زمان زیاد بر شصت هزار مرد از نصاری در بیت المقدس اقامت داشتند چون آن
 فتح ظاهر شد صلاح الدین فرنگیان را امان داده مقرر گردانید که هر یک از رجال بیت دینار
 هر فرد از نسیان پنج دینار جواب گرفته مطلق الدین کرد و هر که از عمده آن بر نیاید در دست اهل اسلام
 اسیر باشد این نیاز با در میان سپاه و علماء صرف کرد برین نحو بود تا در پانصد و شصت و نه فوت
 کرد در خلافت بدان مرتبه صرف زر با کرد که با وجود آن همه سعادت کما قوتش در خزینة زیاده نیز چهل و هفت درم نوجده بود و برادر وی
 بود ابو بکر نام که حکومت در دست نموده و دیگر برادرش عمر نام ایالت حماد شده سوم علی در دمشق چهارم عثمان در مصر بنیابت چون
 وفاتش نزدیک رسید از وصیت خواستند گفت بعد از خود ابابکر و عمر و عثمان و علی میکند ام
 پس شش ملک عزیز ابو الفتح عثمان چند روز بر سر نشسته در پانصد و نود و پنج در گذشت او در ایام حکومت
 و شوق را از برادر خود ملک افضل اقترا عداوه حرد را بوی عنایت نمود و ملک افضل بعد فوت برادر
 بدمشق آمده بر سر تخت نشانی کرد دید پس از ملک عزیز عمش ملک عادل ابی بکر با سپاه موافق
 آمده او را از دمشق بشیاط فرستاد تا در انجام عمرش سپری شد پس از آن مستقل شده بمصر را
 بولایت دیگر ملک معظم تفویض نمود و مملکت جزیره را بپیر سم ملک اشرف داد و مملکت
 قسطنطین را بپسر چهارم او حد که ابوب نام داشته سپرد و خود بفرانچ بال سلطنت میراند تا در پانصد
 و نود و هشت فوت نمود مشغول است در تاریخ یافعی که در عهد وی بسال پانصد و نود
 و هفت در دیار مصر و توابع بلای جوع بمشابه بود که چهار دانگ و نیم عرصه فنا گشتند و این قضیه
 تا نیمه سال دیگر کشید و در قاهره مصر آنچه بقلم آمد صد و پانزده هزار بود سوای آنکه در خانه ها و سراها

مروه بودند و کسی از عده و فی آنها نتوانست برآمد و گوشت بر تپه معدوم شده بود که چو چرم غنی بصدق شغال
 نقره رسیده بود و یافته نمی شد و در شعبان این سال زلزله عظیم در اکثر روی زمین روی نمود چنانچه با فسی
 از ابوشانه نقل می کند که در مصر جمعی کثیر در زیر عمالات مردند و خرابی تمام شده فوجی در زیر خاک ماندند چون
 شماره خلقی که درین قضیه فرورفته بودند کردند نیز از هزار و صد هزار بحساب درآمد حاصل بعد از ملک کامل
 بن ملک عادل بادشاه شد با علما و فضلا ششستی و در شبهای جمعه نفس نفیس بیان طاعنه
 مباحثه و معارضه کردی در ششصد بیت و پنج مین را و حجاز را نیز ضمیمه هر دو شام دمشق را از ملک معظم
 ناصرالدین بر آورده بملاک اشرف عنایت نموده ولایت کرک و شویک و تابلس باقطاع ملک
 ناصرالدین ملک مقرر کردید ملک اشرف بادشاهی بود و عنایت حاکم و کرم واقع اساس عادل
 قانع ستم سالها با استقامت سپاهی و رعیت برداشت تا در ششصد و سی و پنج مرکب بعالم
 و یکر یافت و ملک کامل نیز در همین سال در گذشت پس از او ملک عادل در مصر سلطنت
 رسیده بعد از یک سال امر او اعیان مملکتش از طاعت متفرق گشتند و برادرش
 ملک صالح را که ایوب نام داشت بادشاهی نشانند و ملک عادل را قلعه فرستادند ملک صالح
 از روی استتلال کار خود تمام کرده بجانب دمشق توجه نمود و عم خود اسماعیل را که لقب بملک صالح
 بود از بعلبک طلبدشت او اطاعت نموده از حجاب حاکم مصر استعانت جست و با بداد او از راه
 غیر معهود غافل بر سر ملک صالح رفته او را بر بیت داد ملک صالح با قلیلی بجانب کرک توجه نمود و جمعی
 از ملازمان حاکم کرک بملک صالح باز خورده او را نزد ملک صاحب خود ناصر برده مقید ساختند
 و خلال حال ملک عادل از حبس برآمده گرت و یکر بمصر بادشاه شد و قاصد نزد ملک ناصر فرستاد
 که اگر ملک صالح را بمن سپاری صد هزار دینار خدمت کنم ملک ناصر آن التماس را رد کرده بملک صالح
 بیعت نموده با او بجانب مصر روانه امرای مملکت بملک صالح راضی شده نوبت دیگر عادل را بمصر
 ساختند تا در گذشت و ملک صالح حکومت میراند تا در ششصد و چهل و هفت وفات یافت
 پس از وی پسرش ملک معظم را قائم مقام پدر ساختند غلامان ملک صالح بر ولینعت زاده
 خروج کرده بقتل رسانیدند و عزالدین نام ترکمانی را مقدمه سپاه ساختند ملک ناصر حاکم کرک
 از قضیه واقف گشته لشکر بجانب مصر کشید و امرای مصر استقبال کرده بعد از جنگ بهر بیت

یافتند ملک ناصر قبا هر سه آمدند و غلامان بعد از شکست بجانب شام گریختند و در اندک روز
 جمعیت بسیار بر سر ایشان جمع شده ملک اشرف بن عادل را که حاکم حصن بوده با برادرش
 ملک صالح که حکومت دمشق بنمود از میان برداشته در اولایت مستقل گردیدند چون این اخبار ملک
 ناصر رسید در مصر مجال اقامت ندیده بحدود بعضی از ولایات شام شتافت و در سال ششصد و پنجاه
 و دو امرای اعزالدین ترکمانی را که ملوک صالح ایوب بود بسطانت برداشتند و ملک مغرب دادند
 از آن تاریخ پادشاهی تعلق بعلامان گرفت و نفاذ فرمان آل ایوب از آن دیار هفت انقطاع یافت
 و عزالدین و غلامی چند که بعد از او در مصر بر سر حکومت نشستند با سلاطین جنگیزیه معاشر بودند و همیشه
 با ملوک و اولاد او مقاتله می نمودند و ایشانرا چراک نیز گویند اول ایشان ملک اعزالدین ابیک
 بوده و ابتدای ملک ایشان ششصد و چهل و دو مدت ملک شان دو سیت و سیت و یک
 بوده و سیزده نفر حکومت کردند بملک بنده قدر گویند وی بزیادت تهور و پردلی معروف بوده و
 تسخیر مالک روم نموده تن تنها در آنروز و لوم شتافت از روی بصیرت مدافع و مخارج اهالی و عساکر
 آنجا را ملاحظه نموده بنا بر تصدیق اینحال آنکس تری خود در دکان طباشی مرهون ساخت بعد از هفتاد
 و بیست و شش روز ادانی واقصی شده با بقا خان رسید بغایت از او در حساب شده درین اثنای بنده قدر
 بالشکری پیشمار بصوب روم شتافت بعضی از امرای مغول را که شمال داده بقا خان بوزم انتقام
 بد آنجا حضرت نموده معین الدین پروانچی باشی که سالهای دراز در آنجا بکومت گذرانیده بود برین سعادت
 شربال تمنغای شهاوت رسانیده عنان مراجعت تصرف گردانید و در حین انصراف فوجی از امرار را
 بتسخیر قلعه بردوانه دشت ایشان قلعه را محاصره نموده کار بر اهالی آنجا تنگ آوردند مردم آنجا مصوب
 کبوتر نامه مشتمل بر شدت احوال خود به بنده قدرانها نمودند وی در جواب نوشت که در روز بیستم ازین
 تاریخ خط موکب همایون ما باشید پس فرمود که دوازده هزار سوار مستعد بیکار گشته خود با هفت
 غلام بر اسپان بام شسته بسبیل استحال تبارک آنحال قیام نمود آوردند که از هر تار و سیت
 و هفت مرحد بام بسته بودند تا وی در چهار شبانه روز طی مسافت نموده روز چهارم با دو سیت سوار
 که از سپاهیان بدو پیوسته بودند در حلی قلعه بر سر تلی که آب فرات در وسطه بود برآمد و منصب رایت اهالی قلعه را
 که از شدت عسرت جنگ بودند آگاه ساخت مغولان اگر چه نمیدانستند اما متردد خاطر گشتند تا آنکه بعد از

شش روز عساکر مصر و شام در رسید و چون عبور بی کشتی مقدور نبود فرموده که یکبارگی و پنجاه شتر در آب انداختند
 و شکر از زیر آن گذر کرده لشکر مغول جنگ ناپدیده فرار نمودند بالجهلند قدر روزی هجده است و سبعین و هجده در دمشق وفات یافته
 گویند وی در ایامی که بر سر سلطنت می نشست شخصی حضرت رسالت را در خواب دیده که بدو شمشیری عنایت نمودند
 و چون وفات میکرد هم دیده که آنحضرت شمشیر را از او گرفته بسیف الدین فلادوق مشهور بالقی مکرمت نمودید بیدار
 شده در حین صحبت بالقی را طلبید شسته سلطنت نوید داده باز مانده کار اسپر نمود و غنچه پدید آمد و سیری چند دیگر هم تو
 کامرانی خویش بپایان رسانید تا در نبرد دست سلطان سلیم بن سلطان بایزید در حوالی حلب با قانصو غوری
 که آخرین سلاطین جرک است صف قتال رسیده قانصو با اکثری از امرای گشته گشته مصر و شام تهر و سلیمان سلطان سلیم
 در آمد و تصرف آل عثمان با استقلال شد چنانچه در مجلد اول مذکور است چنانچه بزرگ از جزایر اهل مغرب طوالتش با
 عرضش از می معاون طلا و نقره و نحاس و از زبر و زاج و نوشادر و سیاه و در صحرایش زعفران بسیار در آنجا گوئی است
 که شب آتش و در روز در ظاهر شود و با وجود آنکه قلعه آن هرگز از خوف عالی نیست مقاله در اربع منقسم و کرد
 بلاد اقلیم چهارم منسوب با قنابلین اقلیم وسط همانست مبداء آن از موضع است که آنها را طول آن چهارده ساعت و بی
 باشد مساحت سطحش سهصد و هشتاد و هشت هزار و سی و شش و ننگ بدایش از مشرق از شمال باریست و خط او هفتاد و هشتاد
 و جنوب بلاد با جوج و ما جوج گذر و در وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و بلاد طحا ایستان و بلاد کرمان فارس و بلاد خوارستان گذر
 پس وسط بلاد عراق و دیار بکر و شمال بلاد شام گذر و در آنجا بحر روم را قطع کرده بر جزیره قبرش و سقلیه و شمال بلاد مصر
 و اسکندریه و بلاد افریجیه و طنجیه و نوبه بگذر و بساحل بحر محیط منتهی شود طولش سیزده خالدهات دو هزار و صد و شصت و ننگ
 و عرضش و صد و هشتاد و پنج تا خط استوا بلاد بزرگ این اقلیم دو است و پانزده و کوچک چهارده هزار و پنج کوه عظیم و دوهزار
 بزرگ درین اقلیم واقع منته خراسان در همه روسی زمین عرصه از آن وسیعتر نیست در عهد سیمون عباسی روم
 را پیوند شد خراسان رسید و شاه جهان طوالتش ضرایع عرضش از نام اصلش بر جالوس از بلاد معظم
 خراسان است آن شهر را اسکندر ساخته قیل شاپور زوی الاکتشاف اصح آنکه طهورت بنا کرده در جمع الغراب مرقوم کفله
 گفته مرور با طهورت بنا نموده و قلعه نورام سکندر رومی ساخته در آن غله بسیار نیکو شود و در زیر بیت القلوب دیده که یک
 من غله که آنجا زراعت کنند در سال اول صد من در سال دوم از خود روی سی من و سال سوم ده من آنجا کوه کترو یک
 بسیار رود عام از آنجا دوازده فرسنگ دور است ابو اسحق طالقان گفته یک کله در هر روز یا فتنه که یک دندان
 او دوس من وزن بود اکثر در آن شهر ازانی باشد و تها در الملک سلطان بخر بود چون غریز سلطان استولی شوند شایسته

روز پنجم را غارت کردند و جهت طلب مخفیات اشراف و اعیان ابو قحظه نموده در تعذیت لشکر کشیدند خرابی بسیار
 بر راه یافت پس بتدریج رو بآبادی نهاده در زمان جنگیز خان نومی خراکشته که دیگر کجالت اصلی نیامد و بر حسب
 ایسر آورده که چون جنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت سپر خورد تر قوی خان را باهشتاد هزار سوار بطرف
 خراسان روان ساخت و تولی نخست بر رفته حاضر گردید المداک که در سلک مرای سلطان محمد خوارزم شاه ششم
 بود با چار یا پیشکش بمقیاس بلازست بولنجان رفت لشکران چهار روز متوطنان مرد را بصحرارانده چهار صد نفر از توت
 و پسران و دختران را مان داد و بقیه را بشکران قسمت نمودند هر غلبی را چهار صد کس بصد رسید که گشتند رسید
 عزالدین نسایب با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتهگان مرد و زن را هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد چنانچه
 زیاده از چهار کس نمانده و چنانچه شبانه بود تا زمان میرزا شایخ فی الحکله جمعیت دست داده و سلطان بنجد و محمود
 انجعی بوفور کرد و مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و در مدینه شدیکی بود و یکم کنه در بعضی جاهای دی گسی میباشد بر این بود
 مردم از غلابن سه ماه تابستان به بیلاجات میروند از نیکان انجاست بشتر حافی بشر از آنچه گفتند که از شدت مجاهده هرگز گشت
 در مالکوه عبید الله مبارک او را امیر قلم و بلاک و امام الاسلام نوشتندی روزی در مقامی یکدشت سفیان ثوری گفت تعال
 یا رجل المشرق فضیل عیاض حاضر بود گفت و المغرب و ما بینهما قتی بمنزله فرود آمد کسی کران مایه دشت و کشت زار رفته
 همان جا کشته عیال کج گنداری و یکسال تجارت نموده منتفعش بر حساب صرف کردی گفت داروی اول دور بودن
 از مردم است فتح آمد بن بخت و وقت فوت چون ویرانی شستند بر پای دی برک نیز دیدند برین است که انفتح است شیخ منصور بن عماد و شیخ
 ابو علی سیاه و ابو علی طیوی و ابوالعباس سیاری هر کدام در سلک او ای ای انجا نظام دارند فقال مروزی در زمان خود گفته بود
 بن خلقان در تاریخ خود آورده که سلطان محمود از قفقاز قتی اختیار از بسبب خواست باب پاک کننده و منوساخت و نیت غمخس
 و جیدین کوسه سر و غسل جلیس کرده دور کعت نماز گزارد و در آنچه می با ناست از نیت و جبر و قزات و اطمینان نشود و سلام هر
 دشت پس اقل یا بجز بیخیزند طر ما و منوساخت و پوست سگ را که بلوغ بود در آن نجاست اوده و بلوت کشته بود و مسلک را در انیدونی
 در تیب و منوساخت چنانچه اول با نشت و بعد از آن دست دردی بجای آمد که بعد بزرگ گفت و آیتی همیشه بد باستان
 بر همه بخواند و در کوچ و بجز اطمینان نکرد و بی شمشیرهای را کرده گفت اول نهیب شامعی و ثانی منعی است هر کدام خواهی ختیا کن سلطان
 نهیب شامعی که زید محمد بن نصر قدوه اهل قندهار باب حدیث نیز بسته عباس مروی در تاریخ صحیح صادق آورده که او اول کسیت
 که بعد بر ام کور در زبان پارسی شعر گفته چون مامون عباسی بر رفته تصدیق عرض رسانید و بشرف ندی شخص که بد روزی در مجلسی
 بمامون عزاجی که در بنجید فرمود تا چه بی بسته شب را کند گفت این اول رفعتی از خلیفه بمن رسید از آن وقتون که خلیفه بنشیند

عنه